

## معنی فداکاری

● نازنین گودرزوند

● تصویرگر: نسیم بهاری

ماهی کوچولو توی حوض آب تنها بود. او دنبال یک دوست می‌گشت. مورچه آمد کنار حوض آب خورد. ماهی تا مورچه را دید گفت: «آمدی با من دوست بشی؟ می‌آیی با هم بازی کنیم؟»

مورچه گفت: «دوست دارم، اما نمی‌توانم.» ماهی گفت: «آخر چرا؟»

مورچه گفت: «من نمی‌توانم بیایم توی آب، اگر بیایم خفه می‌شوم. تو هم نمی‌توانی از آب بیرون بیایی، اگر بیایی خفه می‌شوی. پس ما نمی‌توانیم با هم دوست باشیم و بازی کنیم. مورچه این را گفت و رفت. ماهی خیلی غصه خورد و گریه کرد. موش صدای ماهی را شنید، آمد کنار حوض و پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» ماهی گفت: «چون من یک ماهی هستم و نمی‌توانم از آب بیرون بیایم، همیشه تنها هستم و هیچ‌کس با من دوست

نمی‌شود.» موش گفت: «من با تو دوست می‌شوم.» ماهی گفت: «دوستی مافایده‌ای ندارد، مانمی‌توانیم با هم بازی کنیم.» ماه مهربان که فداکاری کردن را دوست داشت، از توی آسمان صدای موش و ماهی را شنید و گفت: «ماهی کوچولو با من دوست می‌شوی؟»

ماهی کوچولو به آسمان نگاه کرد و گفت: «اما چه طوری؟ تو در آسمان هستی و ما این‌جا روی زمین چه طور می‌توانیم با هم دوست شویم؟ ماه فداکار خندید و گفت: «این‌که

کاری ندارد، بعد ماه آرام آرام توی آسمان جلوتر رفت. این قدر جلو رفت تا عکسش افتاد توی آب حوض. ماه که از خوش حالی ماهی خوش حال شده بود، گفت: «دیدی فقط کافی بود که کمی به خودم زحمت بدهم.» ماهی کوچولو با خوش حالی دور ماه چرخید و گفت: «تو اولین مهمانی هستی که من تا حالا داشته‌ام.»